

بحران دیپلماتیک قطر و تضعیف طرح‌های راهبردی آمریکا در خلیج فارس

شیده شادلو^۱

DOR: 20.1001.1.17358671.1398.18.65.7.1

رضا کاویانی^۲

محمود عبایی کویایی^۳

چکیده

بحران دیپلماتیک قطر در درازمدت لزوماً به معنای بی‌ثباتی و تشدید چرخه بی‌نظمی و ناامنی در منطقه نیست، بلکه بیشتر چالشی برای اهداف و منافع منطقه‌ای ایالات متحده محسوب می‌شود. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که «بحران دیپلماتیک قطر چرا و از چه طریقی می‌تواند به تضعیف طرح‌های راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس منجر شود؟» فرضیه‌ای که پژوهش حاضر در صدد آزمون آن برآمده این است که «بحران دیپلماتیک قطر می‌تواند با ایجاد شکاف در شورای همکاری خلیج فارس مانع از تحقق سیاست‌های کم‌هزینه منطقه‌ای واشنگتن مبنی بر موازنه‌گری دور از ساحل و احاله مسئولیت شده و به تضعیف طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه بیانجامد.» این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی بوده و از روش‌شناسی تبیینی بهره برده است و یافته‌های آن نشان از درستی فرضیه فوق دارد. از نتایج پژوهش نیز می‌توان به امکان ارتقای اهداف و منافع درازمدت ایران در جریان بحران قطر اشاره کرد.

واژگان کلیدی: بحران دیپلماتیک قطر، شورای همکاری خلیج فارس، عربستان سعودی، ایالات متحده آمریکا، موازنه دور از ساحل.

مقاله برگرفته از رساله دکتری

shideh2018@gmail.com

r_kavyani@azad.ac.ir

sanae20031382@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

۲. عضو هیات علمی گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، نویسنده مسئول

۳. عضو هیات علمی گروه فلسفه علم دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب



درحالی که عربستان سعودی، امارات عربی متحده، مصر و برخی دیگر از کشورهای عربی از دیرباز دوحه را به دلیل حفظ مناسبات دوستانه‌اش با تهران و حمایت از سازمان‌های اسلام‌گرا مورد انتقاد قرار داده بودند، انتشار مقالاتی در وبگاه آژانس خبری قطر^۱ در اواخر ماه می ۲۰۱۷ با مضامین حمایت از ایران، اخوان‌المسلمین و حماس، به دور تازه‌ای از کشمکش دیپلماتیک میان کشورهای عربی و به‌ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس انجامید که با گذشت بیش از دو سال هنوز هم ادامه دارد. اگرچه این واقعه از سوی دوحه حمله سایبری خوانده شده بود، اما عربستان سعودی، امارات عربی متحده، بحرین و مصر تنها چند روز پس از آن، قطع روابط دیپلماتیک با قطر را اعلام داشتند و بلافاصله راه‌های ارتباطی زمینی، دریایی و هوایی خود را با این دولت حوزه خلیج فارس مسدود نمودند.

موضع واشنگتن در قبال بحران دیپلماتیک قطر که در ابتدا دوگانه و غیرشفاف بود، با بروز نشانه‌هایی مبنی بر جدی بودن آن، تنها به فاصله چند روز به انسجام گرایید و تلاش‌های فراوانی از سوی مقامات این کشور به‌منظور حل بحران صورت پذیرفت که نشان از اهمیت قطر برای طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه دارد. این اهمیت نه صرفاً به دلیل میزبانی قطر از پایگاه‌های هوایی و مراکز فرماندهی نظامی ارتش ایالات متحده و یا سایر همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی میان این دو کشور است بلکه در سطحی وسیع‌تر، به ضرورت حفظ انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس به‌منظور پیشبرد اهداف درازمدت واشنگتن در منطقه بازمی‌گردد. به همین دلیل، امکان تهدید منافع راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس و در سطحی فراتر، در کل خاورمیانه، تحت تأثیر بحران دیپلماتیک قطر قویاً وجود دارد. این بحران در عین حال می‌تواند به دلیل تضاد ماهوی طرح‌های راهبردی ایالات متحده با اهداف منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، حاوی منافی برای تهران باشد که اهمیت یا ضرورت این پژوهش نیز به این امر بازمی‌گردد.

هدف محوری پژوهش حاضر، ارزیابی تأثیر بحران قطر بر آینده طرح‌های راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس است.^۲ بر این اساس، پرسش اصلی مقاله این است که «بحران دیپلماتیک قطر چرا و از چه طریقی می‌تواند به تضعیف طرح‌های راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس منجر شود؟» با توجه به شواهد و بررسی‌های اولیه، پاسخ اولیه (فرضیه) مقاله این است که «بحران دیپلماتیک قطر می‌تواند با ایجاد شکاف در شورای همکاری خلیج فارس مانع از تحقق سیاست‌های کم‌هزینه منطقه‌ای واشنگتن مبنی بر موازنه‌گری دور از ساحل^۳ و احاله مسئولیت^۴ شود و به تضعیف طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه بی‌انجامد.»

به عبارت بهتر، دیدگاه پژوهش حاضر این است که بحران دیپلماتیک قطر (متغیر مستقل) می‌تواند با

1. Qatar News Agency (QNA)

۲. مطالعه پیرامون موضوعاتی از این دست ما را در راستای «بومی سازی مطالعات امنیت» (غزالی زندی، ۱۳۹۷: ۵۶) مدد خواهد رساند.

3. Offshore Balancing

4. Buck-Passing



برهم زدن انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس (متغیر میانی اول)، اجزای راهبرد منطقه‌ای ایالات متحده به‌ویژه موازنه‌گری دور از ساحل و احاله مسئولیت (متغیر میانی دوم) را مختل نموده و از این طریق به تضعیف طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه (متغیر وابسته) منجر شود. این واقعیت که بحران دیپلماتیک قطر (متغیر مستقل) فی‌نفسه به گسست در شورای همکاری خلیج فارس (متغیر میانی اول) منجر خواهد شد، موضوعی به‌نظر بدیهی بوده که البته شواهد عینی و نظری آن نیز در این مقاله ارائه شده است. اما بخش اصلی پژوهش حاضر، به ارزیابی تأثیر گسست درونی شورای همکاری خلیج فارس (متغیر میانی اول) بر احلال در سیاست‌های منطقه‌ای موازنه‌گری دور از ساحل و احاله مسئولیت ایالات متحده (متغیر میانی دوم) در خلیج فارس و خاورمیانه و رابطه آن با تضعیف طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه (متغیر میانی سوم)، مربوط می‌شود.

در این راستا، پژوهش حاضر به‌منظور ایجاد مبنایی نظری برای تجزیه و تحلیل یافته‌های پژوهش، از نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر و به‌ویژه دو مفهوم موازنه دور از ساحل و احاله مسئولیت استفاده نموده است. در ادامه نیز یافته‌های پژوهش ارائه شده و در راستای هدف پژوهش، پاسخ به پرسش اصلی و آزمون فرضیه، تحلیل شده‌اند. در این قسمت تلاش شده است تا رابطه میان متغیرهای پژوهش تشریح و ارتباط منطقی میان آنها نشان داده شود. تفسیر یافته‌های پژوهش و تحلیل آنها ذیل چارچوب نظریه رئالیسم تهاجمی در بخش نتیجه‌گیری نیز در نهایت، پاسخ پرسش پژوهش و آزمون فرضیه را مشخص ساخته است.

با این اوصاف، پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی بوده و با بهره‌گیری از روش تبیینی به دنبال ارزیابی تأثیر بحران دیپلماتیک قطر بر سیاست‌ها و طرح‌های راهبردی ایالات متحده و منافع درازمدت جمهوری اسلامی ایران در منطقه است. روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای با تکیه بر منابع خبری دست اول و تحلیل‌های ثانوی معتبر بوده که با توجه به تازگی موضوع پژوهش، در بخش‌های مربوط به توصیف و تحلیل وضعیت موجود، عمده منابع به‌صورت برخط و بعضاً مقالات چاپ‌شده است.

مفاهیم و مبانی نظری

مبنای نظری پژوهش حاضر را دو مفهوم موازنه دور از ساحل و احاله مسئولیت و منطق پشتیبان آنها در نظریه رئالیسم تهاجمی از دیدگاه مرشایمر تشکیل می‌دهد. مرشایمر بر این باور است که رهبران دولت‌ها باید آن دسته از سیاست‌های امنیتی را دنبال کنند که ضمن افزایش قدرت نسبی، دشمنان بالقوه آنان را نیز تضعیف نماید (Lamy, 2014: 120). از دیدگاه مرشایمر (Mearsheimer, 2001: 41) یک دولت تنها زمانی می‌تواند به حداکثر امنیت دست یابد که به تمام جهان تسلط پیدا کند، اما بلافاصله تأکید می‌کند که کسب منزلت هژمونی جهانی ممکن نیست. از این رو، به عقیده وی دولت‌ها در پی تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای هستند و دولتی که خود به موقعیت هژمونی منطقه‌ای دست یافته است، به



در سایر مناطق برخورد خواهد آمد.

مرشایمر در بحث راهبردهای معطوف به هدف، دو دسته راهبردهای موازی را برای قدرت‌های بزرگ در عرصه رقابت‌های سیاسی و نظامی از یکدیگر تفکیک می‌کند که دسته اول، به منظور افزایش قدرت نسبی قدرت‌های بزرگ به کار گرفته می‌شوند و دسته دوم، برای کاستن از قدرت کشورهای رقیب و کنترل آنان. مرشایمر (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۱۷۳-۱۶۴) معتقد است که دولت هژمون و نیز هژمون‌های بالقوه، به منظور افزایش قدرت نسبی خود از چهار راهبرد جنگ، باج‌گیری^۱، طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش^۲، و نیز آتش‌باری معرکه^۳ بهره می‌گیرند. با این همه، قدرت‌های بزرگ نه تنها در پی کسب قدرت در مقابل رقبایشان هستند، بلکه قصد دارند تا از کسب قدرت به وسیله رقبایشان حتی در صورت زیان خود نیز جلوگیری کنند (منطق قدرت نسبی). توانایی نظامی مؤثر معمولاً برای بازداشتن کشورهای رقیب از به چالش کشیدن موازنه قوا کافی است. اما برخی مواقع قدرت‌های بزرگ که بسیار باانگیزه و تهاجمی به نظر می‌رسند و کنترل کردن و مهار آنها مشکل است، وارد صحنه می‌شوند؛ به ویژه دولت‌های قدرت‌مندی همچون هژمون‌های بالقوه همواره در این دسته جای می‌گیرند. جهت مواجهه با این دسته از مهاجمان، به عقیده مرشایمر (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۱۷۴)، قدرت‌های بزرگ مورد تهدید از میان دو راهبرد ایجاد موازنه و احاله مسئولیت یکی را برمی‌گزینند.

در این راستا، نظریه‌پردازان رئالیسم تهاجمی به پیروی از مرشایمر توصیه می‌کنند که ایالات متحده به مثابه تنها هژمون منطقه‌ای در جهان امروز (Little, 2007: 216)، در درجه نخست باید با در پیش گرفتن راهبرد موازنه‌گری دور از ساحل و تکیه بر متحدان منطقه‌ای خود، به حفظ تعادل نیروها در مناطق دیگر کمک نماید. در این صورت، تنها زمانی مداخله مستقیم گسترده لازم خواهد بود که ثابت شود این متحدان نمی‌توانند از ظهور یک هژمون بالقوه منطقه‌ای جلوگیری کنند (Layne, 2002: 130; Mearsheimer and Walt, 2016: 70-71). موازنه دور از ساحل مفهومی راهبردی است که معمولاً در تحلیل‌های واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مفهوم، به نوعی راهبرد اشاره دارد که طی آن، قدرتی بزرگ از بازیگران منطقه‌ای هم‌پیمان خود برای کنترل پیدایش قدرت‌های به‌طور بالقوه خصمانه استفاده می‌کند. کریستوفر لینه^۴ (Layne, 1997: 846-124) نخستین اندیشمندی بود که اصطلاح موازنه دور از ساحل را در مقاله‌اش در سال ۱۹۹۷ معرفی کرد. پس از وی نیز چندین

1. Blackmailing
2. Bait and Bleed
3. Bloodletting
4. Christopher Layne



کارشناس راهبردی همچون جان مرشایمر، استفن والت^۱، رابرت پیپ^۲ و اندرو باسویچ^۳ این رویکرد را پذیرفته و توسعه دادند.

بنابراین، موازنه دور از ساحل امروزه به آن نوع از راهبردی اشاره دارد که به ایالات متحده این امکان را می‌دهد تا منافع خود را با کمترین هزینه در خارج خانه حفظ نماید، بدون اینکه روابط این کشور با متحدانش ضعیف شود. درواقع، موازنه دور از ساحل در نظام بین‌الملل امروز همان‌طور که جان مرشایمر و استفن والت تعریف کرده‌اند، از برتری ایالات متحده در نیم کره غربی و مواجهه علیه هژمون‌های بالقوه در اروپا، آسیای شمال شرقی و خلیج فارس دفاع کرده و متحدان این کشور را ترغیب می‌کند که مراقب قدرت‌های نوظهور باشند؛ درحالی که خودش تنها زمانی که لازم باشد به صورت مستقیم مداخله می‌کند. آشکار است که ایالات متحده، هژمون منطقه‌ای در نیم کره غربی باقی خواهد ماند و هیچ دولتی در حال حاضر موجودیت آنرا تهدید نمی‌کند. اما در عین حال نمی‌توان گفت که وضعیت ایالات متحده در دیگر مناطق جهان نیز به همین شکل است. هژمون‌های بالقوه‌ای که موازنه دور از ساحل برای آنها انجام می‌گیرد دست کم شامل چین، روسیه و ایران می‌شود. در هر یک از این سه منطقه، موازنه دور از ساحل مستلزم جمعی از متحدین است تا منافع واشنگتن را از مسیرهای تجاری و جریان آزاد انرژی گرفته تا برقراری امنیت ملی متحدانش حفظ نماید (Richards, 2017: 3). در نمونه ایالات متحده در طول قرن بیست و یکم، طرفداران موازنه دور از ساحل بر این عقیده‌اند که تلاش برای حفظ هژمونی ایالات متحده به عنوان تنها هژمون منطقه‌ای جهان باعث خواهد شد که دیگر دولت‌ها علیه این کشور متحد شوند و نهایتاً قدرت نسبی آنرا کاهش دهند. بر اساس این دیدگاه، از آنجایی که ایالات متحده قادر نیست پیدایش قدرت‌های بزرگ جدید را متوقف سازد، باید به سمت راهبرد احاله مسئولیت برود که به موجب آن، بازیگران دیگر مسئولیت حفظ موازنه‌های قدرت منطقه‌ای و کاهش مشکلات را برعهده می‌گیرند.

در این حالت، موازنه دور از ساحل درواقع راهی میانه بین دو راهبرد کاهش قدرت رقیب، یعنی موازنه قدرت و احاله مسئولیت، محسوب می‌شود. به این معنی که ایالات متحده نه لازم است خود مستقلاً دست به موازنه قوا علیه هژمون‌های بالقوه بزند و نه اینکه وظیفه مقابله با این دسته از بازیگران نوظهور را تماماً به دیگران واگذار نماید. بلکه بهتر است با ایجاد انسجام میان متحدینش در هر منطقه، آنها را علیه قدرت‌های خواهان هژمونی در همان منطقه بسیج نماید و ضمن حمایت سیاسی، نظامی، امنیتی و بعضاً اقتصادی از آنها، تا زمانی که از دور قادر به کنترل اوضاع است، مستقیماً دست به مداخله نظامی نزند. بدیهی است که پیش‌نیاز این رویکرد، یافتن یا ایجاد هم‌پیمانی قوی و مهم‌تر از آن، حفظ انسجام و هماهنگی میان آنها خواهد بود.



1. Stephen M. Walt
2. Robert Pape
3. Andrew Bacevich

داده ها و تجزیه و تحلیل یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش در پنج بخش ارائه و تحلیل شده‌اند که بخش نخست آن به شرح مختصر رؤس اصلی راهبرد ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس اختصاص دارد؛ چراکه برای ارزیابی تأثیر بحران دیپلماتیک قطر بر طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه، معرفی رؤس اصلی این طرح‌ها در گام نخست ضروری است. در بخش دوم، راه کارهای واشنگتن برای پیاده‌سازی کم‌هزینه راهبرد خود در خلیج فارس و خاورمیانه به بحث گذاشته شده است که عملاً در توسل به سیاست‌های موازنه‌گری دور از ساحل و احاله مسئولیت برقراری ثبات در خاورمیانه به متحدان منطقه‌ای این کشور خلاصه می‌شوند. بررسی نقش شورای همکاری خلیج فارس در تحقق راهبرد موازنه دور از ساحل و احاله مسئولیت ایالات متحده در منطقه نیز گام بعدی خواهد بود که با تأکید بر اهمیت قطر، در بخش سوم مورد اشاره قرار گرفته است. بخش چهارم، به موضوع واگرایی در شورای همکاری خلیج فارس در پی بروز بحران دیپلماتیک قطر توجه دارد. مواضع واشنگتن در قبال این بحران و ارتباط آن با تلاش مقامات آمریکایی در جهت حفظ انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس به منظور تداوم حرکت متحدان منطقه‌ای این کشور در مسیر راهبرد تعریف شده در منطقه نیز در بخش پنجم مورد مطالعه قرار گرفته است.

۱. رؤس راهبرد ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس

طرح‌های راهبردی ایالات متحده برای خاورمیانه و نیز برای مهم‌ترین زیرمجموعه امنیتی آن، یعنی خلیج فارس که از گذشته‌های دور درهم تنیده شده بودند، از اواخر سده بیستم به‌طور رسمی با یکدیگر ادغام شدند؛ به‌طوری‌که امروزه موضوعات مربوط به کل منطقه «خاورمیانه و شمال آفریقا» در اسناد راهبرد امنیت ملی ایالات متحده ذیل همین عنوان به‌طور پیوسته مورد اشاره قرار می‌گیرد -ازجمله در نخستین سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در دولت ترامپ (2015: National Security Strategy). با نگاهی به اسناد بالادستی راهبرد امنیت ملی ایالات متحده و دیگر اسناد این کشور که به زوایای مختلف نظامی، دفاعی و امنیتی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس اشاره دارند، می‌توان راهبرد کلان ایالات متحده در خصوص این منطقه را تشخیص داد. علاوه بر این، متخصص راهبردی و کارشناسان سیاسی و نظامی بسیاری نیز به تدوین و ارزیابی راهبرد کلان این کشور در خاورمیانه و خلیج فارس پرداخته‌اند. با نگاهی به این منابع، می‌توان رؤس راهبرد کلان ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس را ذیل چهار مبحث نفت و انرژی، امنیت اسرائیل، حفظ ثبات و تروریسم خلاصه نمود.

نخست و پیش از هر چیز برای ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس، نفت و منابع انرژی مهم است. منابع هیدروکربنی دست کم تا سال ۲۰۵۰ همچنان مهم‌ترین و عمده‌ترین منبع انرژی باقی خواهند ماند (World Energy, 2016) و از لحاظ اقتصادی نیز در کوتاه مدت و میان مدت امکان یافتن



جایگزین مناسب برای نفت و گاز وجود ندارد (De Jong, 2008: 16). بنابراین عجیب نیست که خاورمیانه تا این حد مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و محل منازعات بین‌المللی و جنگ‌های نیابتی قرار دارد. ۴۷,۳٪ از کل ذخایر نفتی جهان متعلق به هشت کشور حوزه خلیج فارس است و این دسته کشورها ۳۲,۴٪ نفت جهان را تولید می‌کنند (BP, 2016: 6-9). ۴۲٪ کل ذخایر اثبات شده گاز طبیعی جهان نیز در ۶ کشور حوزه خلیج فارس جای گرفته است (BP, 2016: 20). این واقعیت همچنین "رابطه ویژه" ایالات متحده با عربستان سعودی را نیز توضیح می‌دهد. این پادشاهی علاوه بر اینکه مهم‌ترین تولیدکننده نفت در خاورمیانه بوده، تنها کشور در جهان با ظرفیت تولید مازاد نیز محسوب که در شرایط بحران به ریاض این امکان را می‌دهد تا کاهش عرضه در هر جای دیگر جهان را جبران نماید (Shirazu, 2015: 25). بنابراین ریشه این رابطه ویژه، مبتنی بر بده بستان مستقیم دوطرفه است که طی آن، عربستان سعودی عرضه پیوسته نفت به بازارهای جهانی را تضمین می‌کند؛ ایالات متحده نیز در صورت لزوم برای حمایت از بقای این پادشاهی وارد عملیات نظامی می‌شود.

حمایت ایالات متحده از امنیت و بقای اسرائیل نیز از دهه‌ها پیش یکی از ارکان اساسی سیاست خاورمیانه‌ای واشنگتن بوده است. امروزه این حمایت خود را در کمک مالی مستقیم، عرضه فناوری‌های پیشرفته نظامی، مشارکت اطلاعاتی و امنیتی نزدیک و حمایت دیپلماتیک در نهادهایی همچون ملل متحد و به‌ویژه وتوی قطعنامه‌های ضداسرائیلی در شورای امنیت نشان می‌دهد (Blackwill and Gordon, 2016: 3-5). رابطه اسرائیل-ایالات متحده قطعاً نزدیک‌ترین رابطه‌ای است که واشنگتن با متحدانش تجربه نموده است. در واقع، رهبران هر دو حزب ایالات متحده در حمایت عمومی خود از پیوندهای نزدیک واشنگتن-تل‌آویو اتفاق نظر داشته‌اند. در عین حال، هر زمان که بین حکومت‌های ایالات متحده و حکومت اسرائیل اختلافی پدید آید (همچون زمان ریاست‌جمهوری اوباما)، تل‌آویو می‌تواند روی حمایت در کنگره ایالات متحده حساب نماید.

ثبات و امنیت خاورمیانه، از دیگر ارکان راهبرد کلان ایالات متحده برای این منطقه محسوب می‌شود (McNamara, 2016: 141). اما پاسخ به این پرسش که چه بعدی از ثبات، منافع اصلی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس را تأمین می‌نماید، بسیار پیچیده‌تر از آن است که در ابتدا به ذهن متبادر می‌شود. ثبات در خاورمیانه برای ایالات متحده، منفعتی مشروط است که به دیگر منافع واشنگتن در این منطقه بازمی‌گردد. به عبارت بهتر، ثبات خاورمیانه و خلیج فارس فی‌نفسه برای ایالات متحده مهم نیست بلکه از این جهت حائز اهمیت است که لازمه تداوم و حفظ دیگر منافع این کشور در منطقه به‌شمار می‌آید. در نتیجه، زمانی که ثبات منجر به تأمین منافع بازگیر دیگری جز ایالات متحده باشد، این کشور در بی‌ثبات ساختن خاورمیانه تردیدی به خود راه نخواهد داد. برای نمونه، تجاوز ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ به‌نحوی به بی‌ثباتی در خاورمیانه دامن



زده است که با گذشت بیش از ۱۵ سال هنوز خاورمیانه روی ثبات پیش از آن را به خود ندیده است. ثبات در سوریه نیز از آنجا به مذاق واشنگتن خوش نمی آید که پیامد آن در جهت تقویت محور مقاومت ارزیابی می شود. به همین منوال ایالات متحده طی دهه های گذشته از هیچ کوششی برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران، از پایه های ثبات منطقه ای، فروگذار نکرده است.

موضوع تروریسم نیز از دهه ۱۹۷۰ به بعد به یکی از دغدغه های اصلی ایالات متحده در خاورمیانه تبدیل شده است. با این همه، تا پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت ایالات متحده با وقایع تروریستی همچون موضوع پلیسی برخورد می کرد و تحقیقات پیرامون آنها در حوزه پلیس فدرال آمریکا (اف.بی.ای)^۱ قرارداشت (Eldridge et al., 2005: 48). حملات ۱۱ سپتامبر اما فهم ایالات متحده از تهدید گروه های تروریستی علیه ایالات متحده و مهم تر از آن، نحوه برخورد با آنها به کلی تغییر داد. واشنگتن مواجه با این گونه تهدیدها تحت عناوین اقدامات اجرایی-حقوقی را کنار گذاشت و به بازدارندگی تهاجمی و جنگ پیش گیرانه متوسل شد، جنگی که خاورمیانه را شعله ور سخت. با وجود این، همان گونه که پشتیبانی ایالات متحده از ثبات در خاورمیانه تنها تا جایی است که با منافع این کشور همگرا باشد، مبارزه با تروریسم نیز متغیری وابسته به سایر منافع واشنگتن به شمار می آید. به همین دلیل، حمایت افراد مؤثر در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از جمله شاهزادگان سعودی و اماراتی از مظنونان اصلی حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر اگرچه ازسوی دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی ایالات متحده مورد تصدیق قرار گرفت (Shenon, 2016; Smith and Ackerman, 2016)، اما ازسوی بوش، اوباما و ترامپ عامدانه نادیده انگاشته شد تا این کشور بتواند سایر منافع خود در خاورمیانه و خلیج فارس را تداوم بخشد. همچنین دولت ترامپ برای پیشبرد دستورکارهای آمریکا در حوزه های راهبردی با ایران، راهکارها و رویکردهای خاص خود را دارد. مهمترین سند برای تحلیل رویکرد دولت ترامپ در حوزه سیاست خارجی، یکی سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۷^۲ و دیگری سند سیاست اول آمریکا^۳ است. آمریکا در این اسناد بر ضرورت تحول جدی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا به صورت تقویت نیروهای نظامی آمریکا و ضرورت رویارویی با قدرتهای نوظهور رقیب آمریکا در عرصه جهانی مانند چین و روسیه و قدرتهای منطقه ای مانند ایران و کره شمالی تأکید می کند. (مسعودی، ۱۳۹۷: ۱۱۷)

۲. هدف موازنه دور از ساحل ایالات متحده در خاورمیانه

همان گونه که در بالا آمد، ایالات متحده با خاورمیانه منافع راهبردی دارد و خواهد داشت؛ شامل ایجاد منطقه ای باثبات تر و پررونق تر با حکمرانی مؤثر روزافزون، امنیت پیشرفته و به ویژه همکاری فرامنطقه ای برای مقابله با بازیگران دولتی و غیردولتی که ایالات متحده و متحدانش را تهدید می کند. آنچه مسلم

1. Federal Bureau of Investigation (FBI)

2. White house 2017 b

3. White house 2017 a



است، ایالات متحده بر آن است تا تعادلی را میان نقش مستقیم خود در شکل‌دهی به این منطقه و اتخاذ نقشی پیش‌گستر و پیشرو از سوی شرکای خاورمیانه‌ای این کشور که مستقیم‌تر و سریع‌تر تحت تأثیر محیط امنیتی این منطقه قرار می‌گیرند، برقرار نماید که همان راهبرد موازنه دور از ساحل است.

بنابراین، رویکرد موازنه دور از ساحل ایالات متحده در خاورمیانه را نباید به‌مثابه ترک متحدان منطقه‌ای این کشور در نظر گرفت، بلکه وجود بازیگران منطقه‌ای با آمادگی پذیرش مسئولیت برای مواجهه با بحران‌های موجود و مقابله با قدرت‌های غیرهمسو با ایالات متحده، از ضرورت‌های این راهبرد است. بر همین اساس، راهبرد نظامی ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس از گذشته‌های دور به‌سوی برون‌سپاری امنیت‌سازی منطقه‌ای از طریق متحدان منطقه‌ای این کشور در جریان بوده است. در این راستا، مداخله گسترده مستقیم در منطقه تنها زمانی تجویز می‌شود که موازنه قدرت به‌شدت دچار تلاطم شود. شکی هم نیست که امروزه با پیوستن رسمی و غیررسمی اغلب کشورهای عربی به محور سازش با اسرائیل و حذف مخاطراتی همچون صدام حسین و قذافی برای ایالات متحده، تحقق موازنه دور از ساحل در خاورمیانه و خلیج فارس عمدتاً با هدف مواجهه با رفتار ضدآمریکایی و ضدسلطه ایران در منطقه در جریان است.

روابط ایران و آمریکا در طول دهه‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران بر اساس الگوی تعارضی و واگرایی بوده است. آمریکا در طول این سالها تلاش نموده به بهانه‌های مختلف با جمهوری اسلامی ایران مقابله کند که در طول یک دهه اخیر برنامه هسته‌ای ایران بهانه‌ای برای رفتار تعارضی آن کشور بوده و در این راستا دیپلماسی اجبار (تحریم اقتصادی و تهدید نظامی) اصلی‌ترین سیاست آن کشور بوده است. (امیدی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱۱) اقدامات سخت علیه اقتصاد کشور، توطئه علیه اقتصاد کشور، تهدید منابع، تهدید شاخص‌های ملی اقتصاد (خورشیدی و دیگران، ۱۳۹۵: ۷) از عمده‌ترین ابعاد تحریم‌های اقتصادی آمریکا به شمار می‌آید. همچنین آمریکا با شناسایی نقطه ضربه‌پذیر در اقتصاد ایران، تحریم‌های سالهای اخیر را با درجه بالاتری متوجه این بخش نمود. (خورشیدی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۰)

اگرچه ایالات متحده در سال ۲۰۱۵ توافق هسته‌ای با ایران را امضا نمود، اما واشنگتن جدای از برنامه هسته‌ای تهران، همواره نسبت به فعالیت‌های این کشور در منطقه بدبین بوده است. خصوصیت طولانی میان تهران و واشنگتن باعث شده است تا ایالات متحده هر حرکت ایران در منطقه را برخلاف منافع خود تفسیر نماید و کمتر وضعیتی را می‌توان سراغ گرفت که طی آن ایالات متحده حوزه نفوذ ایران در منطقه خودش را به رسمیت شناخته باشد. کلیدواژه ایالات متحده برای دور نمودن ایران از منافعش نیز همواره تهدید بوده است. برای نمونه، ژنرال جوزف وتل^۱ فرمانده سنت کام در مارس ۲۰۱۷ طی یکی از جلسات رسیدگی مربوط به امور خاورمیانه در کنگره آمریکا خاطرنشان ساخته بود که ایران به‌علت



«نفوذ بدخیمش در عراق و سوریه و تلاش برای پشتیبانی از رژیم سوری و بهره‌برداری از مراکز شیعه‌نشین، بزرگ‌ترین تهدید درازمدت برای ثبات این بخش از جهان محسوب می‌شود» (U.S. Department of Defense, 9 March 2017). در مقابل این دعوی آمریکا می‌بینیم که در عمل برخی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس مانند قطر و عربستان در کشورهای همچون سوریه با مبارزه با نظام اسد، عراق و چندپارچگی سیاسی این کشور، سرکوب حوثی‌های یمن و درنهایت چالش‌های فراگیر با جمهوری اسلامی ایران با وحدتی آشکار به اجرای سیاست‌های خود مبادرت نمودند و با اتخاذ سیاست‌های همگرا و واحد به گونه‌ای مضاعف در بسیاری از بحران‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی در منطقه غرب آسیا نقشی مؤثر و مخرب ایفا نموده‌اند. (فروزان و دیگران، ۱۳۹۶: ۶-۵)

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در نتیجه اجرای پروژه‌های مختلف ایران‌هراسی توسط کشورهای غربی، همواره سعی بر موازنه قوا با جمهوری اسلامی ایران داشته و با توجه به گسیل درآمدهای سرشار نفتی به این کشورها، نسبت به تجهیز نیروهای مسلح خود به انواع سلاح و تجهیزات پیشرفته اقدام نموده‌اند و با انعقاد پیمان‌های دفاعی به توسعه اقدامات نظامی خود در منطقه راهبردی خلیج فارس مبادرت نموده‌اند. این امر امنیت ملی ج.ا.ایران را در ابعاد مختلف با تهدید مواجه نموده و به امنیتی شدن فضای منطقه انجامیده است؛ اقدامات و توانمندی‌های نظامی کشورهای عضو شورا از جمله اجرای برنامه نوسازی نیروهای مسلح و خرید تسلیحات پیشرفته، واگذاری پایگاه‌های نظامی به نیروهای فرمانطقه‌ای، برگزاری رزمایش‌های مشترک، همکاری با ناتو و ... از طریق امنیتی‌نمودن منطقه و فراهم نمودن زمینه حضور نیروهای فرمانطقه‌ای در مجاورت مرزهای ایران، بر امنیت ملی ج.ا.ایران در ابعاد مختلف؛ به‌ویژه بعد نظامی تأثیر منفی گذاشته است. (کوهکن و مشتاقی، ۱۳۹۴: ۱۶۷) در واقع پروژه ایران‌هراسی چنان پیگیری شد که به فاصله اندکی پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران، کشورهای همسایه حاشیه جنوب خلیج فارس دچار وا همه تهدید شدند و در پی تجهیز تسلیحاتی خویش در مقابل این تهدید جدی برآمدند. (جمالزاده، آقایی، ۱۳۹۴: ۲۱)

با این همه، برای مواجهه با تهران با هدف پیش‌گیری از کسب برتری منطقه‌ای از سوی ایران، ایالات متحده قایل به مداخله وسیع نیست، بلکه لازم می‌داند به شرکای راهبردی خود در منطقه اتکا کند. برای این منظور همچنین ایالات متحده در صدد تقویت حمایتش از دولت‌های عراق و لبنان و گروه‌های هم‌سو در سوریه برآمده است، یعنی آن دسته از کشورهای خاورمیانه که ایران در آنها نفوذی پیش‌گستر دارد. درواقع، ایالات متحده بر آن است تا دولت‌های خاورمیانه‌ای هم‌سو یا غیرمتخاصم با ایران را اگر نه وارد اردوگاه ضد ایرانی، دست‌کم از اردوگاه ایران خارج نماید تا موازنه دور از ساحل این کشور در منطقه برقرار بماند. تلاش برای سرنگونی رژیم اسد در سوریه با همکاری شورای همکاری خلیج فارس و



قطع نفوذ طبیعی ایران در عراق و یمن را نیز باید در همین راستا ارزیابی نمود. ایالات متحده همچنین در جریان تحولات سوریه امید فراوانی به وارد نمودن ترکیه به موازنه دور از ساحل علیه ایران داشت که ناکام ماند. اکنون نیز عمده تکیه واشنگتن برای برقراری موازنه علیه ایران، شورای همکاری خلیج فارس است و بنابراین شکاف در این شورا می‌تواند نقشه‌های ایالات متحده برای خاورمیانه را برهم بزند.

۳. نقش شورای همکاری خلیج فارس در تحقق راهبرد موازنه دور از ساحل و احاله مسئولیت ایالات متحده در منطقه

۳. الف. شورای همکاری خلیج فارس و موازنه دور از ساحل

به‌رغم پراکندگی منافع ایالات متحده در سراسر جهان، تنها چند حوزه جهان از اهمیت راهبردی بالایی برای این کشور برخوردار است؛ تا جایی که از منظر واشنگتن ارزش مبارزه و مرگ را دارند. این حوزه‌ها مناطقی با تمرکز عمده قدرت و ثروت یا منابع طبیعی مهم هستند، شامل اروپا، آسیای صنعتی شده و خلیج فارس (Walt, 2005: 222). علاوه بر این یک عنصر کلیدی راهبرد مهم موازنه ایالات متحده، کنترل راه‌های آبی راهبردی، شامل مسیرهای مهم تجارت و کرانه‌ای و نیز ظرفیت‌های دریای آزاد برای بازدارندگی جنگ دریایی است (Sarkissian, 2012: 26). بر این اساس، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین حوزه‌ها در محاسبات ژئواکونومی و ژئوپلیتیک ایالات متحده است. این منطقه، از نفت به‌عنوان کالایی راهبرد برای جامعه بین‌الملل، برخوردار است و تنگه هرمز به‌مثابه راه آبی و نقطه راهبردی است که از لحاظ فرض علمی در صورت مسدود شدن، شوک سیاسی و اقتصادی بزرگی به دیگر نقاط جهان صادره خواهد نمود. بنابراین در صورتی که ایالات متحده کنترل خلیج فارس را از دست بدهد، آنگاه توانایی‌اش برای نفوذ بر معادلات قدرت در بسیاری دیگر از مناطق مهم جهان شدیداً کاهش خواهد یافت.

برای این منظور، ایالات متحده از ابزارها و شیوه‌های گوناگونی برای تداوم حضور مؤثرش در این منطقه بهره می‌برد. در این میان، مهم‌ترین سازوکار منطقه‌ای که طی چهار دهه گذشته پایگاه محکمی برای حضور نظامی ایالات متحده در منطقه فراهم آورده، شورای همکاری خلیج فارس و کشورهای عضو آن است. شورای همکاری خلیج فارس به‌عنوان سکویی برای ایالات متحده که می‌تواند از طریق آن مانع از ظهور قدرت‌های بالقوه به‌منظور کسب کنترل بر منطقه و منابع و استفاده از چنین کنترلی برای افزایش قدرت یا باج‌گیری از ایالات متحده شود، بسیار حائز اهمیت است. در این راستا، واشنگتن خود را موظف به پشتیبانی دیپلماتیک، نظامی، اطلاعاتی و امنیتی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس می‌داند تا توان این شورا را برای موازنه‌گری در برابر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای غیرهمسو با ایالات متحده حفظ نماید. بنابراین، همکاری میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس و ایالات متحده دوسویه است، چراکه حفظ موازنه در خلیج فارس و کل منطقه خاورمیانه منافع مشترکی برای هر دو طرف به‌دنبال دارد.



در این میان، ایالات متحده برای حمایت از شورای همکاری خلیج فارس در حفظ موازنه منطقه‌ای، علاوه بر بهره‌گیری از ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی و قدرت اقتصادی و نظامی اعضای این شورا، نیازمند حضور نظامی مؤثر اما با پرسنل تا حد ممکن اندک نیز هست. بر این اساس، استقرار ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده^۱ در بحرین، نیروهای زمینی مستقر در کویت، دسترسی به پایگاه‌های هوایی راهبردی در قطر، عمان و امارات عربی متحده و تجهیزات از پیش مستقر در تمامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایالات متحده را قادر می‌سازد تا در کنار تضمین امنیت این شورا در برابر تهدیدهای بیرونی، راهبرد موازنه دور از ساحل را در کل منطقه خاورمیانه برقرار سازد (Katzman, 2015: 2).

از این رو، بدیهی است که هر واقعه بیرونی یا درونی که وضع منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس را به خطر اندازد، سریعاً مشکلی برای ایالات متحده نیز محسوب می‌شود؛ چراکه مستقیماً بر راهبرد موازنه دور از ساحل ایالات متحده در خاورمیانه تأثیر می‌گذارد. به همین دلیل با نگاهی به تاریخ سیستم امنیتی خلیج فارس به سرعت می‌توان تشخیص داد که هیچ‌گاه بی‌کنشی در قبال مشکلات شورای همکاری خلیج فارس برای ایالات متحده یک گزینه نبوده است. فروپاشی سیستم سابق امنیتی خلیج فارس پس از انقلاب اسلامی ایران، باعث حلاء بزرگ قدرت در کل منطقه خاورمیانه شده است که حتی پس از گذشت چهار دهه هیچ قدرت منطقه‌ای دیگری نتوانسته این جای خالی را به‌خوبی پر نماید. در این شرایط، شورای همکاری خلیج فارس تنها انتخاب حداقلی ایالات متحده برای برقراری موازنه آمریکا-محور در منطقه محسوب می‌شود. بنابراین حفظ انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس و دفع خطرات بیرونی از آن، همچنان یکی از اولویت‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه باقی خواهد ماند. به همین سبب، این واقعیت که وزارت امور خارجه ایالات متحده با همکاری وزارت دفاع این کشور تلاش نماید پیش از آنکه اختلافات در شورای همکاری خلیج فارس از نقطه بی‌بازگشت بگذرند، به دنبال راه‌حلی برای آن باشند، جای تعجب ندارد.

۳. ب. جایگاه قطر در راهبرد موازنه دور از ساحل

قطر بخش مهمی از سیستم امنیت منطقه‌ای و موازنه قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود و از این جهت برای ایالات متحده از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ چراکه واشنگتن به‌شدت برای اهداف عملیاتی‌اش در این منطقه به قطر وابسته است. ایالات متحده دو پایگاه راهبردی مهم در قطر دارد؛ پایگاه هوایی العدید^۲ و کمپ السیلیه^۳. العدید، بزرگ‌ترین پایگاه هوایی برون مرزی است که ایالات متحده از آن استفاده می‌کند و دارای دو باند فرودگاهی فعال همراه با تأسیسات ذخیره‌سازی سوخت و مهمات است که می‌تواند میزبان هر نوع هواپیمایی باشد. فرماندهی مرکزی نیروهای هوایی ایالات متحده^۴ با

1. United States Fifth Fleet

2. Al Udeid Air Base

3. Sayliyah

4. U.S. Air Forces Central Command (AFCENT)



زیرساخت‌های کنترل و فرماندهی پیشرفته نیز در همین پایگاه مستقر است. در سال ۲۰۰۱ نیز مقر  نیروهای ویژه ایالات متحده وابسته به فرماندهی مرکزی نظامی این کشور در منطقه، به پایگاه السیلیه در قطر منتقل شد. السیلیه در حال حاضر مقر تأسیسات لجستیک، موقعیت‌یابی و تشکیلات زرهی برای کل نیروهای نظامی این کشور در منطقه خاورمیانه نیز محسوب می‌شود. این پایگاه برای عملیات نظامی و اطلاعاتی ایالات متحده در جنگ ۲۰۰۳ عراق بسیار ضروری بود و ظرفیتی نیست که ایالات متحده بتواند به سرعت آنرا تکرار، جایگزین یا جابجا نماید (Katzman, 2015: 15-16).

در حال حاضر نیز این دو پایگاه نقش مهمی در عملیات مداوم ایالات متحده در خاورمیانه دارند و نقش‌های مهمی در آینده قابل پیش‌بینی خواهند داشت. پنتاگون همچنین طی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنت کام)^۱ که مأموریت آن، دفاع از خاورمیانه از مصر تا آسیای مرکزی و همچنین مراقبت از آفریقا است را از عربستان سعودی به قطر منتقل نمود. به این ترتیب، فرماندهی مرکزی عملیات ویژه^۲ نیز که به‌مثابه زیرمجموعه سنت کام عمل می‌کند، در قطر مستقر است. برای ساخت این مجموعه از پایگاه‌های نظامی و ستادهای فرماندهی ایالات متحده در قطر که بیش از یک دهه به‌طول انجامید، هزینه زیادی لازم بود که بخش بزرگی از آن را دوحه تقبل نمود (Roches, 2017: 15).

۴. بحران قطر و واگرایی در شورای همکاری خلیج فارس

داستان جدیدترین و شاید جدی‌ترین واگرایی در شورای همکاری خلیج فارس به انقلاب‌های عربی سال ۲۰۱۱ در خاورمیانه و شمال آفریقا بازمی‌گردد. اگرچه اعضای شورای همکاری خلیج فارس در واکنش به اعتراض‌ها در بحرین و مناطق شیعه‌نشین شرق عربستان سعودی تقریباً منسجم پیش رفتند اما در رابطه با رویدادهای متعاقب بهار عربی در شمال آفریقا و به‌ویژه در تونس و مصر این‌گونه نبود. در تونس، حزب النهضة^۳ در نخستین انتخابات دموکراتیک این کشور در اکتبر ۲۰۱۱ به پیروزی رسید و اخوان المسلمین نیز در سال ۲۰۱۲ در مصر قدرت را از طریق انتخابات آزاد به‌دست گرفته و نخستین دوران ریاست جمهوری دموکراتیک در این کشور به رهبری اسلام‌گراها و ریاست محمد مرسی آغاز شد. عربستان سعودی با امتناع از تأمین بودجه و تعلیق روابط دوجانبه‌اش با این دو کشور، واکنش نشان داد که این موضوع با توجه به نزدیکی قطر به اخوان المسلمین، منجر به گسست در درون شورای همکاری خلیج فارس شد.

اما آنچه که این وضعیت را وخیم‌تر کرد، کودتای ارتش مصر در جولای ۲۰۱۳ علیه دولت محمد مرسی، رئیس‌جمهور قانونی این کشور و مخالفت دوحه با آن بود. عربستان سعودی و امارات عربی متحده، قطر را متهم به میزبانی چهره‌ها و مبلغان اخوان المسلمین کردند که منجر به تنش میان دوحه و هسته اصلی شورای



1. The United States Central Command (USCENTCOM or CENTCOM)
2. The Special Operations Command Central (SOCCENT)
3. The Ennahdha Party

همکاری خلیج فارس شد. در ادامه نیز اکثر اعضای این شورا شامل عربستان سعودی، امارات عربی متحده، بحرین و کویت، بین مارس تا نوامبر ۲۰۱۴ سفرای خود را از دوحه فراخواندند و پیوندهای دیپلماتیک تنها زمانی برقرار شد که قطر پذیرفت تا حمایت از اخوان المسلمین را کاهش دهد (Aboudi, 2014:44). ایجاد دوباره روابط حسنه میان قطر و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس در نوامبر ۲۰۱۴ و تنها یک ماه پیش از برگزاری نشست سالانه برنامه‌ریزی شده شورای همکاری خلیج فارس در دوحه اتفاق افتاد. بحران بعدی میان قطر و دیگر اعضای این شورا در ژوئن ۲۰۱۷ زمانی اتفاق افتاد که حکومت‌های سعودی، امارات، بحرین و مصر به دلیل آنچه که حمایت دوحه از ایران و گروه‌های اسلام‌گرا عنوان شد، از قطر روی برگرداند و علاوه بر قطع روابط دیپلماتیک با این کشور، عملاً آنرا در محاصره قرار دادند. اتهامات وسیع عربستان به قطر پیرامون حمایت از تارشگری و گروه اخوان المسلمین (فروزان و دیگران، ۱۳۹۶: ۵) از عمده ترین عوامل ظهور این بحران شناخته شده است. بحران این چهارگانه ضد قطری، فهرستی سیزده گانه از خواسته‌ها را که قطر می‌بایست طی حداکثر ده روز برای بازگشت به وضعیت عادی برآورده سازد ارائه داد و با اینکه در ادامه به شش خواسته تقلیل یافت اما ازسوی دوحه رد شد. محور سعودی-امارات نیز تلاش نمود تا دیگر کشورهای منطقه را علیه قطر با خود همراه سازد که به‌جز برخی دولت‌های به‌لحاظ مالی وابسته به ریاض، اغلب آنها بی‌طرف باقی ماندند. در این میان حتی ترکیه از این نیز فراتر رفت و برای دفاع از حاکمیت قطر به این کشور نیروی نظامی اعزام نمود. به این ترتیب، علاوه بر شکاف در شورای همکاری خلیج فارس، گسست بیشتری نیز در هنجارهای امنیتی خلیج فارس ایجاد شد (Lynch, 2017: 41).

مسیری که عربستان سعودی و امارات عربی متحده طی آن بحران دیپلماتیک قطر را شدت بخشیدند، علاوه بر تأثیر مستقیمی که بر واگرایی در شورای همکاری خلیج فارس داشت، آثار جانبی ناخواسته اما قابل درکی نیز بر نزدیکی نه فقط قطر بلکه همچنین عمان و کویت به ایران برجای گذاشت. پیامد این نزدیکی بی‌شک کاهش بیشتر انسجام موازنه شورای همکاری خلیج فارس علیه ایران و به‌عبارت بهتر، کم‌اثر شدن راهبرد موازنه دور از ساحل ایالات متحده در کل منطقه خاورمیانه خواهد بود. تا به امروز نیز به‌رغم تمام تلاش‌های دیپلماتیک منطقه‌ای (بیشتر به رهبری کویت و تا حدی عمان) و بین‌المللی (به رهبری رکنس تیلرسون، وزیر پیشین امور خارجه ایالات متحده)، این بحران ادامه داشته است که دلیل آن به استقلال‌خواهی دوحه و مقاومت قطر در برابر درخواست‌های غیرمنطقی دو کشور عربستان سعودی و امارات عربی متحده بازمی‌گردد.

قطر از زمان استقلال از بریتانیا در سال ۱۹۷۱، به‌دنبال ایجاد فضایی برای مانور دیپلماتیک در منطقه بوده است. این موضع که از هنگام به قدرت رسیدن حمد بن خلیفه آل ثانی^۱ (پدر شیخ تمیم بن حمد،

1. Hamad bin Khalifa Al Thani



امیر کنونی قطر) در سال ۱۹۹۵ تا به امروز پابرجا مانده، منجر به برقراری روابط خوب هم‌زمان با ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران و برخی گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه شده است. درواقع، دوحه تلاش نموده است تا دیپلماسی سازنده خود را با قطب‌های مخالف (ایالات متحده و ایران، اسرائیل و حماس، پادشاهی‌های خلیج فارس و اخوان المسلمین) به‌رغم مشکلاتی موجود حفظ نماید. حتی زمانی که عربستان سعودی در سال ۱۹۹۱ روابطش را با اخوان المسلمین، که هم‌زمان با تشکیل این جنبش در سال ۱۹۲۸ آغاز شده بود، در پی تقبیح مشارکت ریاض در حمله ایالات متحده به عراق از سوی رهبران این جنبش قطع نمود، قطر به خواست این برادر بزرگ‌تر (عربستان سعودی) برای همراهی با وی پاسخ رد داد و به پشتیبانی خود از اخوان المسلمین ادامه داد.

قطر نه تنها روابط دیپلماتیک خود با اخوان المسلمین را تداوم بخشید بلکه سکوی رسانه‌ای الجزیره را نیز در اختیار آنها قرار داد. همچنین پس از کودتای ارتش مصر علیه مرسى در ۲۰۱۳، این کشور بسیاری از رهبران و اعضای اخوان المسلمین را در خود پناه داد. با این همه، قطر پس از اوج منازعات درون شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۱۴، پیوندهای خود را با سایر اعضای این شورا بهبود داد، در ائتلاف نظامی سعودی علیه حوثی‌ها در یمن شرکت کرد، از اپوزیسیون سورى شانه به شانه سعودی‌ها و اماراتی‌ها حمایت کرد و به‌طور کلی به هسته اصلی شورای همکاری خلیج فارس نزدیک شد.

در این میان اما دوحه هیچ‌گاه حاضر به گسست روابط خود با تهران نشد و حتی در یکی از سخت‌ترین بحران‌های دیپلماتیک میان کشورهای عربی و ایران، یعنی حمله به سفارت عربستان سعودی در تهران و کنسول‌گری این کشور در مشهد، اگرچه قطر این اقدام را به دلیل نقض آشکار معاهدات، عرف‌های بین‌المللی و کنوانسیون دیپلماتیک وین محکوم کرد و سفیر خود را نیز برای مدتی از تهران فراخواند، اما به‌رغم اصرارهای ریاض اقدام به قطع روابط دیپلماتیک با ایران نکرد. برای ریاض این سنگین‌ترین گناهی بود که دوحه می‌توانست مرتکب شود. کما اینکه در بحران دیپلماتیک قطر در ژوئن ۲۰۱۷ نیز موضوع روابط حسنه قطر با ایران تأثیر بسزایی در تصمیم محور سعودی-اماراتی برای تنبیه دوحه داشت.

۵. تلاش واشنگتن برای حفظ انسجام میان متحدانش

با اینکه منافع راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس و در سطحی فراتر، در کل خاورمیانه، از بحران دیپلماتیک قطر متأثر می‌شد، موضع واشنگتن در قبال این بحران در ابتدا دوگانه و غیرشفاف بود. علت نخست این موضع مبهم، ویژگی غیرمعمول دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری این کشور در اظهارنظر شخصی پیرامون مسایل حساس دیپلماتیک از طریق شبکه‌های اجتماعی و در این مورد خاص، بی‌شکبایی وی برای ذکر شهادی مبنی بر درستی گفته‌های پیشینش درخصوص تأمین بودجه تروریسم از سوی برخی رهبران عرب بود. علاوه بر این، عدم هماهنگی میان کاخ سفید و دستگاه دیپلماسی این کشور و شخص



وزیر امور خارجه، مانع از درک اهمیت این بحران در میزان موفقیت طرح‌های راهبردی جاری و آینده واشنگتن در خاورمیانه از سوی غیرمتخصصانی همچون ترامپ شده بود.

دونالد ترامپ که تنها دو هفته پیش از آن در جریان سفرش به ریاض در مورد تأمین مالی ایدئولوژی رادیکال هشدار داده بود، یک روز پس از اعلام قطع روابط عربستان سعودی، امارات عربی متحده، بحرین، و مصر با قطر، در توثیقه‌ای اعلام داشت که «در سفر اخیرم به خاورمیانه گفتم دیگر نمی‌توان کمک مالی به ایدئولوژی افراط‌گرایانه را تحمل کرد. رهبران انگشت‌شان را به سوی قطر نشانه رفتند- نگاه کنید!» ترامپ همچنین در سلسله توثیقه‌های دیگری نوشته بود: «خیلی خوب است که شاهد به ثمرنشتن دیدار با پادشاه عربستان و پنجاه کشور، هستیم. آنها گفته بودند رویکردی سخت‌گیرانه در قبال کمک مالی به افراط‌گرایی اتخاذ می‌کنند، و همه اشاره‌ها به سوی قطر است. شاید این آغازی بر پایان وحشت تروریسم باشد.» (Telegraph, 6 June 2017)

این اقدام غیردیپلماتیک ترامپ به حدی دور از انتظار بود که سناتور جمهوری خواه باب کورکر^۱، ضمن اعلام بی‌خبری و تعجب از این حرکت رئیس‌جمهور کشورش، اظهار داشته بود که «موضع کلی ما به‌عنوان یک ملت این است که این فراز و نشیب‌ها در طول زمان وجود داشته است، اما ما با تمام این کشورها همکاری داریم.» طرح این سخنان از سوی رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا دقیقاً در راستای سیاست‌های درازمدت واشنگتن در خاورمیانه و خلیج فارس مبنی بر حفظ پیوند با تمامی متحدان منطقه‌ای این کشور و پرهیز از گسست جدی میان آنها قرار داشت و کورکر به این نحو در صدد کم‌اثر نمودن اظهارات ضد قطری ترامپ برآمد. سناتور دموکرات بن کاردین^۲ نیز ضمن تأکید بر اهمیت وحدت منطقه، گفته بود که همه کشورهای درگیر در این ماجرا، اعم از عربستان سعودی، بحرین، مصر و امارات متحده عربی همراه با قطر، «چیزهایی را انجام دادند که ما دوست نداریم... اما من فکر می‌کنم که اتحاد در میان این کشورها مهم است.» به عبارت بهتر، این عضو کمیته روابط خارجی سنای آمریکا با اذعان به نقش مخرب بحران قطر در پیش‌برد راهبرد کشورش در خاورمیانه و خلیج فارس، دغدغه خود را رفع تنش میان کشورهای عرب هم‌پیمان ایالات متحده در منطقه می‌داند. در همین راستا، روبن گالگو^۳، از نمایندگان دموکرات کنگره، ضمن انتقاد شدید از مواضع رئیس‌جمهور ایالات متحده در قبال بحران دیپلماتیک قطر، بر نقش واشنگتن در ایجاد و حفظ هماهنگی میان متحدان منطقه‌ای ایالات متحده در خلیج فارس تأکید کرده بود و آنرا جزئی ضروری برای موفقیت راهبرد کشورش در منطقه خوانده بود. تا جایی که به گفته این عضو کمیته خدمات مسلح مجلس نمایندگان، «قطر ممکن است اقدامات مسأله‌سازی انجام داده باشد اما در هر حال این کشور میزان پایگاه هوایی حیاتی ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می‌شود.» (Killough and Herb, 2017:74).

1. Bob Corker
2. Ben Cardin
3. Ruben Gallego



پنتاگون و وزارت امورخارجه ایالات متحده نیز اندکی پس از بروز این بحران تا به امروز سعی داشته‌اند تا با بیان مواضع و اقدامات خود، از این وضعیت تنش‌زدایی کنند، تلاش‌هایی که تا حد زیادی به نقش راهبردی قطر در طرح‌های منطقه‌ای ایالات متحده منطقه و به‌ویژه در قالب شورای همکاری متحد خلیج فارس بازمی‌گردد. نخستین واکنش یک مقام عالی ایالات متحده آمریکا به اختلاف درونی شورای همکاری خلیج فارس و قطع رابطه عربستان سعودی و قطر، به اظهارات رکس تیلرسون^۱، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده مربوط می‌شود. وی که در همان روز ایجاد بحران دیپلماتیک قطر، به همراه جیمز متیس^۲، وزیر دفاع ایالات متحده، به منظور شرکت در نشست مشورتی وزرای استرالیا و آمریکا^۳ در سیدنی پایتخت استرالیا به سر می‌برد، ضمن فراخواندن طرفین برای بازگشت به وضعیت سابق، ابراز امیدواری کرده بود این مسأله به «تعهدات اعضای شورای همکاری خلیج فارس برای همکاری با ایالات متحده و مقابله گسترده با تروریسم در منطقه و جهان» آسیب نزنند. وی طرف‌های مناقشه جدید در خلیج فارس را دعوت کرده بود تا سوءتفاهم احتمالی را از طریق مذاکره برطرف کنند و ابراز داشته بود که «مهم این است که شورای همکاری خلیج فارس متحد باقی بماند و انتظار ندارم این مسأله اثر قابل ملاحظه‌ای بر جبهه متحد مبارزه علیه تروریسم در منطقه و در جهان داشته باشد.» متیس نیز که همراه تیلرسون با خبرنگاران سخن می‌گفت، بدون ورود مستقیم به بحران دیپلماتیک قطر، تنها با طرح اتهامات تکراری علیه تهران، اظهار داشته بود به‌خاطر اقدامات ایران هم که شده، اعضای شورای همکاری خلیج فارس باید انسجام خود را حفظ نمایند (Mills, 2017: 24).

از این سخنان چنین برمی‌آید که عمده دغدغه ایالات متحده در قبال بحران دیپلماتیک قطر، برهم خوردن انسجام میان متحدان منطقه‌ای این کشور در خاورمیانه و خلیج فارس است. مقامات آمریکایی از زمان بروز بحران قطر بارها نسبت به تأثیر منفی این بحران بر گسست میان هم‌پیمانان این کشور در منطقه ابراز نگرانی کرده و آنرا برای تداوم اهداف و منافع واشنگتن در خاورمیانه و خلیج فارس خطرناک توصیف کرده‌اند. از این رو، چه اینکه واکنش ابتدایی ترامپ را به‌پای ناشی‌گری وی بگذاریم - یا به‌نقل از گزارش‌گر شبکه تلویزیونی ام.اس.ان.بی.سی به‌دلیل ناآگاهی وی از وجود پایگاه‌های نظامی کشورش در قطر (۲۴): (Preza, 2017) یا اینکه آنرا به سیاست چماق و هویچ و تقسیم‌کار حساب‌شده میان کاخ سفید و وزارت امور خارجه ایالات متحده مربوط بدانیم، که بسیار نامحتمل است، موضع کلی حکومت ایالات متحده در قبال شکاف دیپلماتیک در شورای همکاری خلیج فارس به فاصله تنها چند روز از گذشت این بحران و بروز نشانه‌هایی مبنی بر جدی بودن آن، به انسجام گرایید و ترامپ نیز به‌رغم جنجال‌های اولیه، موضع نرم‌تری نسبت به قطر در پیش گرفت. تا جایی که وزارت دفاع قطر ده روز پس از قطع روابط عربستان سعودی و هم‌پیمانانش با این



1. Rex Tillerson
2. James Mattis
3. The Australia-United States Ministerial Consultation (AUSMIN)

کشور، اعلام داشت که دوحه قراردادی به ارزش ۱۲ میلیارد دلار برای خرید ۳۶ فروند هواپیمای اف-۱۵ با واشنگتن امضا کرده است (Reuters, 15 June 2017). در ادامه، وزارت دفاع ایالات متحده در ۲۲ دسامبر تأیید کرد که شرکت بوئینگ مجوز فروش ۳۶ فروند جنگنده اف-۱۵ به مبلغ ۶,۲ میلیارد دلار به قطر را دریافت کرده است. قطر پیشتر نیز قراردادهایی برای خرید ۲۴ جنگنده تایفون از انگلیس و ۱۲ جنگنده از فرانسه امضا و همچنین قرارداد مشابهی با ایتالیا منعقد کرده بود (ایرنا، ۲ دی ۱۳۹۶).

تلاش وافر واشنگتن برای حل بحران دیپلماتیک قطر، از جمله دیپلماسی رفت و برگشتی^۱ چهار روزه تیلرسون در منطقه خلیج فارس و امضای موافقت‌نامه همکاری مشترک علیه تروریسم از سوی وزرای امور خارجه ایالات متحده و قطر در دوحه در مجبوحه بحران قطر در ماه ژوئیه (Reuters, 11 July 2017)، همه و همه نشان از اهمیت قطر در طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه دارد. این اهمیت نه صرفاً به دلیل میزبانی قطر از پایگاه‌های هوایی و مراکز فرماندهی نظامی ارتش ایالات متحده و یا سایر همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی میان این دو کشور است، بلکه در سطحی فراتر به ضرورت حفظ انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس به منظور پیشبرد اهداف درازمدت واشنگتن در منطقه بازمی‌گردد.

ایالات متحده از همان ابتدای دهه ۱۹۷۰ که نقش مدیریت امنیتی خلیج فارس را در پی عقب‌نشینی بریتانیا عهده‌دار شد، کوشیده است تا از حضور نظامی فزاینده و پرهزینه در این منطقه خودداری کرده و به جای آن، برای ایجاد سیستم امنیتی مطلوب خود در خلیج فارس به متحدان منطقه‌ای‌اش تکیه کند و از نیروهای خود تنها در صورتی استفاده نماید که متحدانش نسبت به انجام مأموریت محول شده ناتوان باشند. اجرای سیاست دوستونی نیکسون-کیسینجر با تکیه بر دو قدرت پادشاهی ایران و عربستان سعودی و تشکیل شورای همکاری خلیج فارس پس از انقلاب اسلامی ایران و در ادامه، حضور نظامی گسترده در منطقه و به راه انداختن جنگ‌های دوم (۱۹۹۱-۱۹۹۰) و سوم خلیج فارس (۲۰۰۳) به دلیل ضعف متحدانش در حفظ امنیت خود و برآورده نمودن اهداف این کشور، نشان از تداوم این راهبرد دوجبه‌ای دارد. بنابراین برخلاف برخی تحلیل‌های مبتنی بر خواست ایالات متحده برای حضور مستقیم گسترده در خلیج فارس، بهترین گزینه برای واشنگتن، توسل به راهبرد موازنه دور از ساحل و احاله مسئولیت تأمین اهداف و منافع منطقه‌ای این کشور در خاورمیانه و خلیج فارس به متحدان منطقه‌ای‌اش است. این رویکرد، ضمن کاهش هزینه‌های مالی و تلفات انسانی ارتش ایالات متحده، از بروز حساسیت پیرامون حضور گسترده نظامی این کشور نزد افکار عمومی داخل آمریکا و جوامع مسلمان نیز خواهد کاست.

کاربست موفقیت‌آمیز رویکرد فوق در درجه نخست مستلزم حفظ انسجام میان هم‌پیمانان منطقه‌ای

1. shuttle diplomacy



ایالات متحده و در وهله دوم، وجود پایگاه‌های نظامی هوایی/دریایی و مراکز فرماندهی ایالات متحده در کشورهای منطقه است. در حال حاضر، بیشترین تأکید واشنگتن برای تأمین اهدافش در کل منطقه خاورمیانه بر شورای همکاری خلیج فارس قرار دارد. حتی زمانی که ایالات متحده خواهان مشارکت کشورهای جز اعضای این شورا در سیستم امنیت منطقه‌ای تحت نظر خود بوده، در جهت ایجاد پیوند میان آنها با شورای همکاری خلیج فارس برآمده است و نه ایجاد سازوکاری جدید خارج از این شورا. به‌عنوان مثال، الگوهای مشارکت منطقه‌ای ۲+۶ که بیان‌گر حضور مصر و اردن در کنار دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس به‌منظور تأمین امنیت منطقه‌ای مطلوب واشنگتن است. از این منظر، بحران دیپلماتیک قطر، پتانسیل آنرا دارد تا مستقیماً بنیان آینده طرح‌های راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس و کل خاورمیانه را به خطر اندازد؛ هم از این لحاظ که این کشور میزبان نیروی هوایی راهبردی و مرکز فرماندهی عملیات ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه محسوب می‌شود و هم اینکه تداوم بحران میان این کشور با دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس، انسجام لازم میان هم‌پیمانان منطقه‌ای واشنگتن را خدشه‌دار نموده و امکان‌گسست در مهم‌ترین سازوکار چندجانبه منطقه‌ای برای پیشبرد اهداف ایالات متحده در منطقه را فراهم می‌سازد.

نتیجه‌گیری

بحران قطر این واقعیت تلخ که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، مسیرهای اقتصادی و اجتماعی-سیاسی جداگانه‌ای را دنبال می‌کنند و فعالیت آنها هماهنگ نیست را آشکار ساخت. آنها منافع ملی یکدیگر را نقض می‌کنند و هیچ ارگان بی‌طرفی که قادر به حل منافع متناقض بین‌دولتی آنها باشد، وجود ندارد. فقدان میانجی‌گری و فضای ظن متقابل و عدم اعتماد دولت‌های عضو به یکدیگر، این مشکل بزرگ را در حوزه جنوبی خلیج فارس ایجاد کرده است. به‌عبارت دیگر، فقدان رویکرد متحد شورای همکاری خلیج فارس در قبال موضوعات داخلی و منطقه‌ای، بحران و بی‌اعتمادی را در تمام سطوح هیأت حاکمه شورای همکاری خلیج فارس ایجاد کرده است. بحران کنونی نشان می‌دهد که چگونه فقدان سیاست‌گذاری منسجم می‌تواند سازمانی منطقه‌ای یا بین‌المللی را به زانو بنشانند.

شکاف بین قطر و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس، عقب‌گردی بزرگ در وحدت شورای همکاری خلیج فارس به‌حساب می‌آید. این بحران نه‌تنها به‌صورت نمادین بلکه به‌شکلی واقعی، دشواری‌های عینی موازنه قدرت منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس که عملاً دربرابر ایران قرار گرفته است را به تصویر کشید. این در حالی است که میزان همکاری میان دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، مستقیماً بر طرح‌های راهبردی ایالات متحده در خاورمیانه و به‌ویژه رویکرد موازنه‌گری دور از ساحل این کشور تأثیر می‌گذارد. همان‌گونه که قطر تاکنون نشان داده است، حاضر به کوتاه آمدن در برابر خواسته‌های تحمیلی



هسته مرکزی شورای همکاری خلیج فارس نیست و حتی سیاستی تهاجمی و تلافی جویانه مبنی بر افشای حمایت‌های محور سعودی-امارتی از گروه‌های تروریستی را در پیش گرفته است.

تداوم این بحران، بی‌شک آینده ساختار شورای همکاری خلیج فارس و ورای آنرا با مخاطرات جدی مواجه خواهد ساخت. در این میان، ایالات متحده بنا بر نیاز مبرمی که به حفظ انسجام میان متحدانش در منطقه و به‌ویژه در شورای همکاری خلیج فارس به‌منظور پیش‌برد اهداف و منافعش در خاورمیانه و خلیج فارس دارد، سعی می‌کند که مواضع طرفین مناقشه را تعدیل و به‌هم نزدیک سازد که کار ساده‌ای نخواهد بود. دیپلماسی رفت و برگشتی تیلرسون دستاورد مثبت تعیین‌کننده‌ای برای حل این بحران در پی نداشت و برکناری وی از سوی دونالد ترامپ نیز آینده بحران دیپلماتیک قطر را در ابهام بیشتری فرو برده است. مسئله قطر و آینده شورای همکاری خلیج فارس تنها به امور داخلی دولت‌های عضو این شورا محدود نمی‌شود، بلکه این وضعیت تأثیر زیادی بر سیستم امنیتی منطقه‌ای در خلیج فارس و ورای آن، در کل خاورمیانه دارد. با این همه، این واقعیت لزوماً در درازمدت به معنای تضعیف امنیت یا بی‌ثباتی بیشتر در منطقه نیست، بلکه می‌تواند حاوی نکاتی مثبت در طرح‌ریزی یک سیستم امنیتی منطقه‌ای فراگیر با حضور بازیگران مؤثر منطقه‌ای باشد، بازیگرانی همچون ایران و عراق که تاکنون به‌عمد نادیده گرفته شده‌اند. بحران دیپلماتیک قطر این حقیقت را که شورای همکاری خلیج فارس به شکل کنونی‌اش دیگر نمی‌تواند گزینه قابل دوام و مؤثری برای سیستم امنیتی خلیج فارس باشد را آشکار ساخت. شش عضو شورای همکاری خلیج فارس نشان داده‌اند که حتی قادر به تدوین و اجرای طرحی جامع برای همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه میان خود هم نیستند. از این منظر، اختلافات درونی این سازمان به‌علت رقابت‌های داخلی، جنگ بر سر قدرت و بی‌اعتمادی متقابل، خود یکی از عمده عوامل بی‌ثباتی منطقه‌ای در آینده به‌شمار می‌آید که نشانه‌های آن دست کم از زمان انقلاب‌های عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا مشهود است.

بنابراین تغییر در سیستم امنیتی خلیج فارس و متعاقباً در کل خاورمیانه، ضرورتی انکارناپذیر است که نخستین گام آن، پذیرش منافع مشروع کلیه بازیگران ذی‌نفع منطقه‌ای است. راهبرد موازنه دور از ساحل ایالات متحده، منجر به جدا افتادن دولت‌های منطقه از یکدیگر می‌شود و در بهترین حالت، تنها اهداف و منافع واشنگتن در منطقه را تأمین خواهد کرد. بحران دیپلماتیک قطر نیز نشان داد این راهبرد که در درجه نخست منوط به حفظ انسجام در شورای همکاری خلیج فارس است، بی‌ثبات‌تر از آن است که بتواند سرمایه‌ای برای ثبات در خلیج فارس و خاورمیانه محسوب شود. وضعیت کنونی میان محور سعودی-امارتی و قطر نشان می‌دهد که اگرچه این بحران فروکش نموده اما همچنان تداوم داشته و چشم‌انداز روشنی برای پایان آن وجود ندارد. حتی در صورت حل مقطعی چنین بحران‌هایی، اختلافات



درونی اعضای شورای همکاری خلیج فارس همچون آتشی زیر خاکستر هر راهبردی که با فرض انسجام درونی این شورا، همچون موازنه دور از ساحل ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه، تدوین شده باشد را متزلزل خواهد نمود.

ادعاها و ژست‌های هژمونیک سعودی، فضای مطلوبی برای همکاری میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ایجاد نمی‌کند. از این رو علاوه بر ایران، برخی اعضای شورای همکاری خلیج فارس نیز به‌نحوی در صدد یافتن راه و ابزاری برای مقابله با قدرت سعودی در زیرساخت شورای همکاری خلیج فارس هستند تا فضای تنفس بیشتری برای دولت‌های کوچک این باشگاه فراهم شود. این تلاش‌ها می‌تواند در صورت تداوم و ارتقای آن به سطح همکاری‌های منطقه‌ای و شورای همکاری خلیج فارس، حامل منافع ایران باشد.

با این تفاسیر، پاسخ پرسش محوری مقاله را می‌توان منطبق با فرضیه ابتدایی پژوهش دانست. به این معنی که بحران دیپلماتیک قطر ظرفیت ایجاد شکاف در شورای همکاری خلیج فارس را خواهد داشت و گسست در جبهه متحدان منطقه‌ای ایالات متحده نیز تداوم سیاست‌های مدیریت کم‌هزینه ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس مبنی بر موازنه‌گری دور از ساحل و احاله مسئولیت را با مشکل مواجه خواهد ساخت. اخلال در پیاده‌سازی رویکردهای موازنه‌گری دور از ساحل و احاله مسئولیت از سوی ایالات متحده در منطقه نیز اگر به معنای شکست طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه قلمداد نشود، دست کم به تضعیف این طرح‌ها منجر خواهد شد. حضور نظامی مستقیم ایالات متحده در منطقه برای تحقق اهداف این کشور و حمایت از منافع آن، تلفات انسانی و هزینه‌های مالی هنگفتی را به این کشور تحمیل کرده و بر دامنه نارضایتی‌ها هم در ایالات متحده و هم در جوامع خاورمیانه خواهد افزود. به همین دلیل، واشنگتن تلاش دارد تا بحران دیپلماتیک قطر هرچه سریع‌تر فروکش نماید تا پایه‌های راهبردی این کشور در منطقه بیش از این آسیب نبیند.

همچنین، از آنجاکه طرح‌های راهبردی ایالات متحده در منطقه بیش از هر بازیگر دیگری، تهران را هدف قرار داده است، بنابراین تضعیف آن‌ها در مجموع، منافع جمهوری اسلامی ایران را به همراه خواهد داشت. بر این اساس، بحران دیپلماتیک قطر برای هر دو کشور ایران و آمریکا از لحاظ راهبردی حائز اهمیت فراوان بوده و مشمول بازی با حاصل جمع صفر است.



منابع فارسی

- امیدی، علی؛ شفیعی، نوذر؛ طالعی حور، رهبر (۱۳۹۶). «آمریکا و دیپلماسی اجباری علیه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۵۷: صص ۱۳۴-۱۱۱.
- ایرنا (۲ دی ۱۳۹۶)، «پنتاگون مجوز فروش ۳۶ فروند اف ۱۵ به قطر را صادرکرد»، در: www.irna.ir/fa/News/82772234
- جمالزاده، ناصر؛ آقایی، محمد (۱۳۹۴). تأثیر ایران هراسی در رقابت تسلیحاتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس، **فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر**، شماره ۱: صص ۴۸-۱۹.
- خورشیدی، عباس؛ جلالی فراهانی، غلامرضا؛ خواجه امیری، مهدی (۱۳۹۵). «تهدیدهای اقتصادی آمریکا و متحدانش علیه ج.ا.ا. از دیدگاه مقام معظم رهبری (مد ظله العالی)»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۵۵: صص ۳۴-۷.
- غریباق زندی، داوود (۱۳۹۷). «مطالعات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران: مروری روش شناختی»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۶۱: صص ۵۶-۳۴.
- فروزان، یونس؛ عالیشاهی، عبدالرضا؛ محمد دوست، علی (۱۳۹۶). «تبیین دلایل واگرایی در روابط سیاسی عربستان سعودی و قطر»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، سال ۱۶، شماره ۵۹: صص ۲۸-۵.
- کوهکن، علیرضا؛ مشتاقی، امیر (۱۳۹۴). «توانمندی نظامی شورای همکاری خلیج فارس و ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۴۹: صص ۱۶۷-۱۹۵.
- محمدعلی پور، فریده؛ دهقانی، جواد (۱۳۹۷). «تحلیل معضل امنیتی عربستان سعودی در چهارچوب نظریه موازنه تهدید»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۶۲: صص ۱۱۹-۹۹.
- مرشایمر، جان (۱۳۹۰)، **تراژدی سیاست قدرت های بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- مسعودی، حیدرعلی (۱۳۹۷). «فرهنگ راهبردی آمریکا و امنیتی سازی مجدد ایران در دوره ترامپ»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۶۱: صص ۱۳۶-۱۱۵.

Books and Articles:

- Blackwill, R. D. and Gordon, P. H. (2016), **Repairing the U.S.-Israel Relationship**, Washington D. C.: Council Special Report.
- De Jong, J. J. (2008), **The Third EU Energy Market Package: Are We Singing the Right Song?**, The Hague: Clingendael International Energy Programme, Briefing Paper.





- Eldridge, R. T., Ginsburg, S., Hempel II, T. W., Kephart, J. L. and Moore, K. (2005), **9/11 and Terrorist Travel**, Washington D.C.: National Commission on Terrorist Attacks upon the United States.
- Lamy, S. L. (2011), "Contemporary Mainstream Approaches Neo-Realism and Neo-Liberalism", in J. Baylis, S. Smith and P. Owens, **the Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations** (pp. 114-129), Oxford: Oxford University Press.
- Layne, Ch. (1997), "From Preponderance to Offshore Balancing: America's Future Grand Strategy", **International Security** 22(1): 86-124.
- Layne, Ch. (2002), "The 'Poster Child for Offensive Realism': America as a Global Hegemon", **Security Studies**, 12(2): 120-164.
- Little, R. (2007), **The Balance of Power in International Relations; Metaphors, Myths and Models**, Cambridge: Cambridge University Press.
- McNamara, E. M. (2016), "Promoting stability in the Middle East? The American alliance with Saudi Arabia after the 'Rebalance'", in Aaltola, M. and Kronlund, A. (eds.), **After Rebalance: Visions for the future of US foreign policy and global role beyond**, (pp. 141-158), Helsinki: Finnish Institute of International Affairs.
- Mearsheimer, J. J. and Walt, S. W. (2016), "The Case for Offshore Balancing; A Superior U.S. Grand Strategy", **Foreign Affairs**, 95(4): 70-83.
- Roskin, M. G. (2016), "Special Commentary Rebalancing Offshore Balancing", **Parameters**, 46(3): 7-11.
- Sarkissian, S. C., Williams, J. A. and Cimballa, S. J. (2012), **US National Security: Policymakers, Processes & Politics**, Boulder: Lynne Rienner Publishers.
- Shirazu, A. (2015), **an Assessment of US-Saudi Arabia Relations: Merging Issues, Dissertation of the Requirements for the Award of the Master of Arts Degree in International Affairs**, Ghana: the University of Ghana, and Legon.
- Singh, S. (2015), "Black September: A turning point in the Palestinian National Movement", **International Journal of Applied Social Science**, 2(5 & 6): 135-145.
- Walt, S. M. (2005), **Taming American Power: The Global Response to US**





Primacy, New York: W.W. Northon.

Sites and Digital Sources:

- Aboudi, S., Abdelaty, A. and Bakr, A. (2014), "Saudi Arabia, UAE and Bahrain end rift with Qatar, return ambassadors", Reuters, 16 November, Available: <https://www.reuters.com/article/us-gulf-summitambassadors-idUSKCN0J00Y420141116>
- Katzman, K. (2015), "Iran, Gulf Security, and U.S. Policy", Congressional Research Service, 9 July, Available: <http://docs.house.gov/meetings/FA/FA13/20150709/103726/HHRG-114-FA13-Wstate-KatzmanK-20150709.pdf>
- Katzman, K. (2018), "Qatar: Governance, Security, and U.S. Policy", Congressional Research Service, 1 March, Available: <https://fas.org/sgp/crs/mideast/R44533.pdf>
- Lichtblau, E. and Mazzetti, M. (2007), "Military Expands Intelligence Role in U.S.", New York Times, 14 January, Available: <https://www.nytimes.com/2007/01/14/washington/14spy.html>
- Lynch, M. (2017), "Three big lessons of the Qatar crisis", Washington Post, 14 July, Available: <https://www.washingtonpost.com/news/monkey-cage/wp/2017/07/14/three-big-lessons-of-the-qatar-crisis>
- Mills, C. (2017), "Tillerson: Qatar, Gulf Allies Should Patch Up", UsNews, 5 June, Available: <https://www.usnews.com/news/politics/articles/2017-06-05/rex-tillerson-urges-calm-amid-brewing-conflict-between-gulf-allies>
- National Security Strategy (2015), The White House, February, Available: https://cdn.mashreghnews.ir/old/files/fa/news/1393/11/19/897667_757.pdf
- Preza, E. (2017), "Trump 'may not have known' US has 11,000 troops in Qatar when he bashed country on Twitter: report", RawStory, 8 June, Available: <https://www.rawstory.com/2017/06/trump-may-not-have-known-us-has-11000-troops-in-qatar-when-he-bashed-country-on-twitter-report>
- Reuters (11 July 2017), "U.S., Qatar sign agreement on combating terrorism financing", Available: <https://www.reuters.com/article/us-gulf-qatar-kuwait/u-s-qatar-sign-agreement-on-combating-terrorism-financing-idUSKBN19V2RV>
- Reuters (15 June 2017), "Qatar signs \$12 billion deal to buy F-15 jets from U.S.",





Available: <https://www.reuters.com/article/us-gulf-qatar-boeing/qatar-signs-12-billion-deal-to-buy-f-15-jets-from-u-s-idUSKBN19531Y>

- Richards, A. (2017), “Can America Give Offshore Balancing a Chance?”, Center for International Maritime Security, 17 May, Available: <http://cimsec.org/can-america-give-offshore-balancing-chance/32531>
- Roches, D. D. (2017), “A Base is More than Buildings: The Military Implications of the Qatar Crisis”, War on the Rocks, 8 June, Available: <https://warontherocks.com/2017/06/a-base-is-more-than-buildings-the-military-implications-of-the-qatar-crisis>
- Shenon, P. (2016), “Declassified documents detail 9/11 commission’s inquiry into Saudi Arabia”, The Guardian, 13 May, Available: <https://www.theguardian.com/us-news/2016/may/13/september-11-saudi-arabia-congressional-report-terrorism>
- Smith, D. and Ackerman, S. (2016) “9/11 report’s classified ‘28 pages’ about potential Saudi Arabia ties released”, The Guardian, 15 July, Available: <https://www.theguardian.com/us-news/2016/jul/15/911-report-saudi-arabia-28-pages-released>
- U.S. Department of Defense (9 March 2017), “Iran Poses Threat to Centcom’s Area of Responsibility, Votel Says”, Available: <https://www.defense.gov/News/Article/Article/1108467/iran-poses-threat-to-centcoms-area-of-responsibility-votel-says>
- World Energy (2016), “World Energy Scenarios 2016 report: Global energy demand growth set to fall”, World Energy Council, Available: <https://www.worldenergy.org/news-and-media/press-releases/world-energy-scenarios-2016-report-global-energy-demand-growth-set-to-fall/>

